

مقاله ای از بدخشی!

مجله ادب، دانشکده ادبیات، دانشگاه کابل، شماره های ۵ و ۶، سال ۱۳۴۲ ش

باز نویسنده: دکتر لعل زاد

لندن، اپریل ۲۰۱۹

هدا به دوستان و دوستداران «بدخشی» بزرگ!

+ + +

ادبیات مردم

شاید این سورچی که ما می بینیم «شکسپیر» باشد، آن آهنگر «رافائیل» و این برزگر «هنرمند» باشد. آیا به راستی فقط مشتی ناچیز صدر نشینان جامعه باید ابراز شخصیت کنند و باقی مردم باید به زوال محکوم باشند؟ (داستایوفسکی)

اگر چه صاحب نظران ادبیات و محققان ادبی کاسه ایس طبقات ممتاز عقیده ندارند که «مردم» هم ادبیات داشته باشند! و از آوردن کلمه ای انحصاری Literature در پهلوی نام مردم امساک می ورزند و لفظ Folk-lore را بذل درویشان (!) می کنند. اما چه باید کرد؟ مردم اکثریت قریب به همه ای جامعه بوده و چون انسان اند: فکر می کنند، احساسات دارند، گریه می کنند، می خندند و بالاخره زبانی دارند و سخن می زنند و گذشته از این ها همیشه با طبیعت در مبارزه اند؛ بر آن تاثیر می کنند و از آن متاثر می شوند، لابد ادبیات هم دارند، یعنی تاثرات شان را از هستی اجتماعی و طبیعی خود «بیان» می کنند.

ادبیات مردم مانند زندگی شان ساده، بی پرده و ریا و بی پیرایه و زیور و حتی به سببی که سواد در انحصار طبقات ممتاز می باشد، بیشتر «نانوشته» و شفاهی... لاکن سرشار از احساسات شریف انسانی و ملامت از انعکاسات مشقت بار کار و رنجبری و پر از شرح محرومیت ها و بیچارگی های اجتماعی و مملو از توضیح فشار های طاقت فرسای جبارانه ای طبقاتی و لبالب از آرزوی آزادی و رفاه و بهبود زندگی.

درست است که طبقات ممتاز از باریکی های احساسات شاعر منشانه و از نزاکت های مدنی زندگی بهره ور اند و ادبیات شان «ثقافت» دارد، اما به گفته ای برتولت برشت، نویسنده بزرگ غرب که در باره تمدن های گذشته گفته: «جزایری اند در میان ابحار فقر و بدبختی».

ادبیات طبقه ممتاز هم از نگاه فردی «مصنوعی» و کاذب است و هم از نظر اجتماعی کدام اصالت و عمومیت و ارتباطی به زندگی ندارد. زیرا یا به امر و خواهش و تقلید دیگران بوجود آمده، یا انعکاس احساسات زندگی مرفه طفیلی و تنبلانه و بلهوسانه یک اقلیت کوچک است.

از این مقدمه به این نتیجه می رسیم که: وظیفه محقق معاصر که ادعای نظر «آفاقی» دارد و مطبوعات دولتی و ملی که از جانب مردم «تمویل» می شوند، تنها تحقیق و نشر ادبیات طبقه ممتاز نه، بلکه در درجه اول و به میزان وسیع تحقیق و پژوهش و چاپ و نشر ادبیات مردم و توده هاست.

مردم یعنی همان انسان های نجیب عضو واقعی اجتماع که نعمات مادی تولید می کنند، سرک می سازند و شهر آباد می کنند و بالاخره گروهی از برکت و طفیل آنها نان می خورند و زندگی می کنند.

مردم یعنی گردانندگان چرخ زندگی اجتماعی با دست نیرومند خاک آلود و پر از آبله که مدنیت بشری مرهون عرق جبین و نیروی کار و زحمت آنهاست.

راستی، سرود شکواییه زحمت و کار برای بی مضمونان بی کار و عیاش خوش آیند نیست؛ نه ادبیات مردم را خواهند خواند و نه آثاری چنین را خواهند خرید!

اما وظیفه استادان جامعه و دولت عصری است که خود مردم را با سواد بسازند و ادبیات خود شان را که انعکاس احساسات و آرزو ها و طرز زندگی پر از آلام آنهاست و خوش شان می آید، برای خود آنها چاپ و نشر کند.

محققان و مطبوعات دولتی این را هم فراموش نکنند که ادبیات ممتاز در میان مردم اصلا مفهوم نیست؟ و این آثار چند ملیونی را که به وسایل مختلف اغوای تجارتي و روانی به خورد جامعه داده می شود، علامت قبول و علاقه نباید شمرد. زیرا مردم چیزی را می دانند که در ماحول شان باید باشد؛ ویرانه نشینان از کاخ چیزی نمی دانند!

شاید گفته شود، ما این ادبیات مردم را چه کنیم؟

من گفته ای ژرژ دو هامل عضو فرهنگستان فرانسه را عرض می کنم: «وظیفه مردان حقیقی این است که به توده مردم بطور مستقیم یا غیرمستقیم معرفت آموزند، تا رهبری جامعه آسان تر شود». و البته برای اجرای این کار گفته ای کوموژو نویسنده خلقی چین را باید به کار بست که گفته است:

«برای اینکه آموزگار مردم باشیم، باید بکوشیم که قبلا شاگرد شان شویم».

به مجله ادب که مجله ملی و دولتی است و برای جوانانی نشر می شود که بیشتر از اعماق جامعه برخاسته اند، لازم است که نه تنها صفحات مخصوص برای تحقیق و نشر آثار ادبی توده و مردم داشته باشد، بلکه برای نشرات مستقلی بصورت کتب و رسایل هم در موقعش بنماید، تا واقعا روزی ما ادبیات مردم و ملت مان را در دست داشته باشیم و به کمک غنای آن، آثار هنری خلقی به وجود آوریم که «زندگی» آن را بپذیرد و جاویدان سازد. گورکی در این باره چه خوش می گوید:

«این ها همه دارای روح نکاویده ای هستند که گیاه های هرزه فراوان بر آنها پرده ضخیمی کشیده است و اگر نسیم انصاف دانه گندمی بر آنها نیفشانند، این جوانه های نوری رسته هم می پژمرند و می خشکند».

